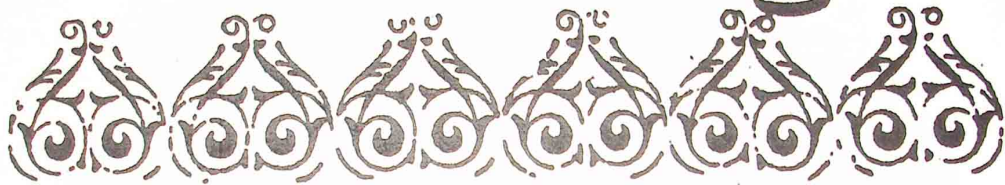


۱۳۲۴
دیپریه

نفس الرحمن

فی تیقظ الانسان



این مجموعه مشتمل است بر سی و پنج هزار بیت که از سی سال قبل در ترجمه احوال طبقات رجال اواخر دوره ناصری و ده سال سلطنت مطلقه مظفری متدرجا از قلم صدقات رقم میرزا سید عبدالرحمن دیرالممالک گذشته در این عهد خجسته که تدوینجا جزو جزو ماهی دو نمره بطبع میرسد و ضمنا مقاله یا اخبار صحیحه مهمه در موقع لزوم درج میشود تیت یک نسخه در رشت ده شاهی سایر بلاد باضاقة اجرت پست است محل توزیع قرائت خانه ملی رشت

ترجمه احوال مشاهیر رجال را در ضمن قسم نامه برشته نظم کشیده و فنای
در صقع ربویت را بتجرع از نشاء ساقی نامه سزاوار دیده در ساقی نامه تنزل
بانیارا از مقام ربویت مکتوف میدارد که (ماللتراب ورب الارباب) از قسم
نامه زوال سلاطین را می شمارد که

این الملوك ذوی التیجان من عجم و این منهم اکلیل و تیجان
اینك (يك پیغمبر) و يك (پادشاه) و (دو صدر اعظم) را از قسم نامه
که تماماً بحر قناری است بیرون نویس کرده از وکلای دارالشورا نیز بر عایت
تذکره عصر جدید اسمی بمیان آورده که چون معصوم نیستند ممکن است خطا کنند
(ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطانا ربنا لا ترغ قلوبنا بعد اهدیتنا)
از ساقی نامه هم بقبول مسئول یکی از دوستان که میگفت

(به ته پیاله درویش آرزو مندم) در دوره مشروطیت قدح میگردانم تا آن
حریف را که میگوید

در حیرتم که ساقی چه در شراب کرده کز نیم جرعه مارامست و خراب کرده
از حیرت برهاند قدری بهوش آید و خمار شکنی بیاد حضرت ابد ساحت قانون
که معنی رجعت را می فهماند و مارا بمعاش و معاد واقف میگرداند نوش فرماید
حضرت خاتم النبیین محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و اله

یا قبال احمد که چل سال راه دویدا نکهی یافت فرمان شاه
بیک چله اوهم زنا سوت شد بیک طرف عین میم او سوت شد

یعنی چون خداوند علی‌اعلیٰ خواست و جوب وجود را بذات مقدس خودش منحصر و محدود کند حضرت ختمی مرتبت را که بالاصاله موجود از نور احدیت بود از نشأه لاهوت بعرضه ناسوت آورد و از ناحیه قدوسیّه واجب بصفحه ممکنات جلوه‌گر کرده می‌امکانی او را واسطه فیوضات احدی و شاکه عمالایق بشریّه احمدی قرارداد که بحکم (اذا جاء اجامهم لا يستأخرون ساعة) ممکن را روانه نماید و جمال احدیت را بلقائ حیب و محبوب بیاراید

ناصر الدین شاه قاجار تجاویز الله

عن سبئیاته الکبار

بده عالم نیستی را نوی	بیا ساقی ای مطلع ثانوی
بدیوانه عشق هوئی بزن	خمی بشکن اینجا سبوی بزن
که از هستیم بگسار ناز و یود	بیاو بیاور بگلبانک رود
که این مرحلت را کنیم زود طی	بیاو بیاور باواز نی
نیارم دگر بنده را بندگی	برون ایم از کسوت زرد کی
خط اندر رقمهای هستی برم	بده تادمی ذوق مستی برم
..... این چنین پادشا	بهستی بیجازنم پشت پا
اگر جمله را پشت بنداست آس	شمانی کنزایشان بودمان هراس

بریم از سر بی بی آنیم تاج
بیازد سحر از حلب قاهرات
وزیر از فرشته است یا هرمن
که باشد بخون پیاده جری
یک طرف جمله گردند مات
سوی پرتگاه قلب نتاحت
بچار و دود در چار حائس نجات
بهنگام بر چیدن مهره مفت
خمار حریفش از این درد نیست
زدست هوا و هوس جان برد
اگر کیمی باشد زرش گشت س
که ایلاج سان خویش را برده خواند
که یک کشته نشاند این هفته خال
ندارد حریف از فنونت حراس
نماند از قمارت بجا پایه
ازان خرمنی کش نکردی درو
یر چیز گر بنده چیز باش
دراری ز جان حریفان دمار

بسر بازی از جمله گیریم باج
شهی کوشود جفت شب بالکات
نمی تابد اخر رخ از پیلتن
خورد اسبوی بیشک اسکندری
یکیشان نمانند قائم بذات
هر انکس درین تخته نردی بیاخت
ز سه بایک افشار خود را نیست
بند چشمش اندر شش جفت جفت
بدانست بازیشرا برد نیست
تواند که رختی زمیدان برد
و گرنه زشش جانب و پنج حس
و جزیش سراپا بشدر بماند
بگو طاس کم گیر و چشمت بمال
ندانی در این تخته عدل است طاس
درین میسر اکنون که بیهوده
بدن خوشه چینی منه درگرو
چوپس مانده خیز و نا چیز ماش
خدا گر بود چیز گرد در قمار

باورنك و ديهيم شاهي قسم
ابوالنصر داراي تاج و نكین
قرانهای چرخي او صرفی است
اگرسیم او نیست هیجده نخود
ه ای بر مادرت خر
همه شاهرا میشناسیم دزد
تفصیل دزدی این پادشاه از عیار مسکوکات که جهت عمده کرانی همه چیز و سبب
خرابی مملکت شد همین است در ضمن کتاب (اشکنه) در جزو
چهارم خواهد آمد

بتاج خلافت پناهی قسم
که در دولتش رفت از دست دین
ولی شیر خورشید شان برفی است
زرش پیش حاجی رود خود بخود
چرا پول ما یافت سکه ...
تو آخر امین هستی ای ... بمزد -

نواب فرغت ماب عین الدوله

عبیدالمجید میرزا که در حقیقت افوی سبب مشروطیت است هیکلی است
که متفرعن و مغرور بموض محاسن دوماوی محسنات دیگران مساوی شارب
دارد دولت پنجهزار ساله ایران اگر خرابهایش آباد شود از همان سبب
خیر است و اگر برباد رود از حدت و شدت و گیر و نخوت او است لاغیر
زیرا که شاه مبرور در دست او مقهور و در اقدام بموجبات ضجرت و
ملامت ملت مجبور ان خود پسند کامل الشعور بود باری در سنه ۱۳۲۲

در ملازمت حضرت والا عضدالسلطان که از وبا گریزان و با پر دیکبان خود
 آواره بیلاقات گیلان و قریب پنجاه روز با سیصد نفر سوار در اقل اولر
 و کرکانرود سردار احمد مهمان بود حاضر بودم دستخط تلگرافی تفویض
 صدارت او را برای نگارش جواب زیارت نمودم حسب الامر الوالا جواب
 تشریح آمیزی بشاه و تبریکی متضمن دویست عدد اشرفی مبارکباد نوشتم
 اما خدا گواه است دستم در وقت نوشتن میارزید که خدایا این چه بلائی است
 بجان مردم افتاد از حضور شاهزاده بمنزل آمده و این ماده تاریخ را برای
 صدارت پرمرازش نوشتم

نزول بلا طلوع عوبا صدارت عین الدوله انالله وانا الیه راجعون
 خاطر سلطان ایران را کسی سرور دارد کز غم مخلوق ایران خاطرش را دور ناو
 آنکه خونهار اسپیل و کرد با او هم سبیلی در ره هم مسلکیه سعی او مشکور دارد
 عین او سهل است عین عین دولت میشود تا چشم دولت کور دارد
 دولتی کز ریش کند و کز دپیو ند سبیلش درر و داز زیر چون نظم او رش زور دارد
 . . . بی فکر ترتیبات ایران را بهم زد کز چنین ماند فقرت جمله را قمصور دارد
 آن چنان بر خاق نان و کوشتر ابد که کوئی آن یکی عار از نجاری این یک از تنور درد
 نان مردم میبرد جان خلائق می ستاند چنگل شاهین چه زحمت بر تن عصفور دارد
 صدراعظم شد کمانم جان رسید او را بسینه دیک قاچاریه حلوائی صدارت شور دارد
 چون سچاف و آستر با برده شد هم رنگ هم سر آن قبا نبود کفن باشد هوای کور دارد

سال اول باو با سال دویم هم دست طاعون
سال سیم قابض الارواح نمخ صور دارد
(صدراعظم چه دیا) سال طلوع این بلا شد
حق تعالی این بلا از جان مردم دور دارد
۱۳۲۲

مرحوم میرزا علی خان امین الدوله طیب الله رسیده

این سپهر مکارم اخلاق که بدانش بد ازدو عالم طاق

وقتی بمقام صدارت نائل شد که ملخهای سندان خور شاه
مرحوم را احاطه کردند امین السلطان را که قوت افزای دست چپاول و یغما
ترکان بود دوباره بطهران آوردند . هوس سیاحت فرنگ نموده
و ایران را بان قرض خانه برانداز ویران کردند چندی نکذشت که
بسمت لشته‌نای کیلان و از انجا بفرنگستان آواره گشت و در مراجعت بسحال
لشته‌نشا اقامت یافت و از انجا بجوار قرب حق شناخت روز ارتحالش
مرتجلا نوشتم

چون امین الدوله شد سوی جنان
بانه زد رضوان به آواز جلی
کامل فردوس البشاره می‌رسد
انکه بد شاه ولایت را ولی
غوت او (تاریخ اعلی) شد از انک
بسته بد عهد ولایت باعلی
۱۳۲۲

میرزا علی اصغر خان امین السلطان

صفات ذمیماش را اغاب داشتند لیکن از صفات حمیده اش که همت سخاوت
مناات فطانت جودت ذهن حدت هوش سرعت نظر قوت قلب
قدرت نفس فروتنی و تواضع با کمال سطوت و مهابت خوشروئی و برد
باری بانهایت شهامت و صلابت و بسیار از خصال محموده که در او بود احدی
از رجال متأخرین نداشتند در تذکرة الرجال که بحر تقارب است اینطور در
حقیقش نوشته و خودش دادم

با عزازو اجلال ختم صدور
که چشم بد از روی زیباش دور
بچشم هنرهاش عیب است عیب
که بنمودش از ماسوی الله غیب
اگر هستی خالق از هست اوست
کایید خزانه خدا دست اوست
اگر حضرتش هست باب مراد
وگر سرخطش گشت حرز جواد
اگر پشت اولاد پیشش خم است
وگر بحر باجود او شبنم است
اگر الان اگر الان اگر چنان اگر چنان اگر هارون اگر هارون
برای صدارت همین عیب بس
وگر زیبا بود و نیک سخن است کرو
زشت زیبا بود و نیک سخن است کرو

درگشته شدن (ناصرالدین شاه) فکهدازی ایران بان خوبی قوه بشر
نبود و مرا ازان عیب جوئی پشیمان نمود آن اوقات رایورت دفتر مینوشتم
در ضمن رایورت متعاقب بهفته سیم از شهر ذی قعدة ۱۳۱۳
تغزیتی از طرف دفتر بحضورش فرستاده و اقدامات فوریته اش را در ضمن
هزار بیت کتابچه نظم و نثر عربی و فارسی شرح دادم از جمله این چند بیت است
ای صفات تو بذات برهان کنز لایشغل شان عن شان
کارهائی که بسالی تدبیر این چنین می شد انجام پذیر
طور هر نمراء بشوری محتاج دل هر زمره به تیری آماج
شاهجان داده زدل در سر تبر زنده کردن بر مخلوق کثیر
زدگی دادن جمعی ز نفوس همه دل پر غم و از جان مایوس
روح بخشی بسقیم و بصیح کار روح القدس است این نه مسیح
لطف او بود فروز از حد و حصر دست از او بود بد از صاحب عصر
دست حق گردازین دست ظهور چشم بد از بد بسطیش دور
روح حق بود در این پیکر پاک عقل گوید ای کجا اولانک
آفرین بر نظر شاه شهید که بممکن صفت واجب دید
دید ذات تو بشه دولتخواه داشت در مخزن تدبیر نگاه
چون هنوز مظفرالدین شاه مبرور بطهران نیامده بود در جواب آن رایورت
اینطور بخط خود مرقوم داشته و موجود است که الحق داد فصاحت داده

شایسته همه نوع مرحمت شاهانه است از نظر همایون خواهر گذشت
و مورد تلافی خواهید شد

یکی از دوستان میگوید این سبکی که شما پیش گرفته‌اید که موقوف اعمال
چهل ساله مشاهیر رجال را بنویسید و اظهار پیش بینی کنید که مسودات من
اخبار از مایع بوده و کسانی که در طهران هستند و مزه (اشکته) و
و کباب [و (تاجی) مراجشیده و دزدنامه صدبند مرادیده تلقین المولود
مرا حرز بازو کرده دیزی بازاری مرا در سر میز مهمانیهای بال آورده اند
بتأثیرات نفس الرحمن معتقدند می‌خواهید ما را از حالات حاضره مملکتی
بیخبر بگذارید و هیچ از اخبار هیچیک از نقاط ایران حتی وقایع گیلان که
منزل حالیه شما و چند نفر سادات فراهان است حرفی بمیان نیارید لطفی
ندارد اگر از مقتضیات عصر جدید و گذارش دوره تازه هم چیزی
ضمیمه نمایند به‌تراست

جواب عرض میکنم اولاً تغییر مسالك بمقیده بنده خلاف مذهب و متعرض
شدن بمردم امروزه که طوعاً او کره‌ها رو بتمدن هستند دوران مرحله ادب است
ثانیاً خبر نگاران جرأید هیچ خبری را در هیچ نقطه از نقاط عالم ننوشته
نمیگذارند مجله ماهانه چه خبری را زودتر از جریده یومیه میتواند بکسی
و جانی برساند ثالثاً بنده زبانم تلخ است و قلمم تند مزاج و مذاق
مردم امروزه ضعیف نحیف زود درنج دل نازک بافته هم‌اواز باشوب

شريك از سلامت دور بخطر نزديك ان اوقات كه من مينوشتم

از كندم رى اگر كسى نان ببرد داليم كه از دست اجل جان ببرد

چون شهسونا صفت و اينهر دو محال دبو آيد و خاتم ز سليمان ببرد

افوقت اصم الدوله حاكم طهران بود و همچون خا كه اره و شن خورده

بشكل نان در دكه خبازى كه نان خاصى الخاص ان

مخصوص سفره فيض الله خان رقص بود . يكمن بوزن تبريز كه

چهل سير شانزده مثقالى باشد سه قران بود . حالا كه سليمان رفت و ملكش

بر شد از ديو دو صد بژن بچاه و نيست يك كيو . بگويم بنده مشروطه خواهم

اگر مشروطه خواهى اينطورهاست كه مشاهده ميشود نمود با الله من غضب الله

اگر بگويم يادت بخير اقاى استبداد كجاست آن استقامت كو آن استعداد

قربان مرحوم نمرود . تصدق مرحوم شداد عيب ديگر انست يك كلمه

از ان قبيل حرفها كه آنوقت ميزدم حالا بزمن يك فرقه و انچه نرا از هم

مى پاشد يك دليل براى مطلبى اقامه كنم صد عزيز را دليل بكنند جگر

اعاظم را ميخراشد آنوقت حرف مرا از زبان من مى شنيدند معايب خود را

از چشم من ميديدند . حالا رشته سخن هر كس را بچند تن انجمن متصل

ويك كلمه حرف مهمل يك طفل شش ساله را نتيجه تدبير چندين پير كامل ميدانند مي فرمايند

باز كو از رشت و از غوغاى رشت تا بداند عالمى اين سر گذشت

بچشم می نویسم ابا والله خجالت میکشم . انچه منها اعتراض میکنند چرا فلان اقارا برای فلان ملا به تقاین نمی کشید بمحا کمه نمی اورید عرض میکنم اقا جان اولاً بکدام عدلیه منسبه بکدام قوانین منتشره . بکدام مساعدت باطنی قوه مجریه

ثانیا ان بزرگوار را و غیر از این عالمقدار کی تا حالا بمعرض عتاب آورده . در ماده این سلسله کدام قانون حکم جاری نموده ثالثا اگر حاکم اسم یکی از این ارواح مکرم را بدون سلام و صلوات ذی رکعت اول کسی که (الله محمد یاعالی) میکشد شما هستید . امروز میگوئید ما حرفی نداریم لکن شما مردمی هستید که پدر خودتان را صد فحش بیجا میدهید وقتی یکنفر فحش بموقع بدهد دندانش را میشکنید راست میگوئید این حاکمرا که همه میدانید غرض و طمع ندارد ینهمه فشار ندهید که از شما اعراض کند خواهید گفت ما اهل دوزخیم این خلق بهشتی بمذاق ما اثری نمیکند راست میگوئید ما مانع و ذبا الله من غضب الحکیم بیائید برای خاطر خدا هر یک سرگرم کسب و کار خود باشید نعمت را از خودتان سلب نکنید بنده را هم از شرح وقایع کیلان معاف دارید میل دارید حرف مفت بشنوید بسم الله مردم بمطلبی و کلا کمیون کنند خورشید را از کشور ایران برون کنند در ظل رای روشن مشکل کشایشان ملت ستیزه با فلک لیلگون کنند

چون قد علم کنند بخون خواهی تنی
 بینند گریستند نینند نیستند
 یعنی اگر کسی تصیت بخرج داد
 زیرا که دست و ساعد زور آزمای زر
 افعی کزیدگان همه چون مار اگر شوند
 از هر طرف ز خصم بهر گوشه لشکری است
 هشیار بستند که کارا گمان ملک
 لازم تر از همه چیز مرتب داشتن نظام است بدون قشون نظم و امنیت و اسایش
 و رفاهیت ممکن نیست رای که ندارید عزم که ندارید اتفاق که ندارید قشون
 که ندارید جزا که ندارید اجرا که ندارید کارگر که ندارید کار فرماندار بد
 پس برای چه خوب هستید یکی از این سنگها که توی چاه اداخته اید در آرید
 درین ساعت که مشغول تلفیق مطالب هستم رفیقی پهلوی دستم نشسته میخواند
 میگوید تذکره رجال که بیحر تقارب نوشته اید این و کلام داخل هستند
 اگر نیستند حالا يك چیزی باز وزن بنویسید بنده هم فال امام جعفر صادق
 شده اینست مینویسم

بجاء وکیلان عالی مقام
 که از آسمان میرسد شان سلام
 ولی چند کم ظرف دور از جناب
 ندارند هرگز مجال جواب
 بی دسته بندی و پیغمبری
 شدند از طریق حقیقت بری

هران را که بود رای و عزم درست
کشیدند معشوق را در کنار
سران شان بمشاطکی گرم شد
همه پرده داران این پردگی
سره گرفته بسر گرد کان
یکی گفت این مستبد است و دزد
یکی سخت بگرفت بریک امیر
یکی باوزیری شد اندر جدال
یکی گشت چوپان یکی گشت سگ
یکی مدعی باوزیران بود
چو یک رقعہ در خدمتش رفت شب
بهر دفعه کابینه شد عوض
قط سلب قدرت نمودند و بس
نیرسید کس این چه بازیگری است
گرفتم توجانی و ایران تن است
ولکن سلیمان بهیج اهر من
ندانی که ایشان میحا نیند
در ایام فترت بهر شعبه کار

خطای خسان رایش از صفحه شست
ولکن نکشتند ازو کامکار
دل یار بسادیگران نرم شد
شدند از پی مشق سرگردگی
که در ظلم بودند پرور دکان
یکی شد شفیع و نکو یافت مزد
یکی گفت اینقدر غوغا مگیر
یکی رشوه بگرفت و گردید لال
یکی نیشترزد یکی بست رک
که ایران از این قوم ویران بود
محمد شود آنکه بود بولهب
طیبان فرودند درد و مرض
نروئبد از ان باغ جز خار و خس
که شب من وزیرم سجر دیگری است
سلیمان تو و شاه اهریمن است
بگوید نپوشیده خلعت بکن
در احیای موتی توانا نیند
که را اختیار است یا اقتدار

شده يكسره اين وزيران شاه
ببيك سر بزرگ ارکلاهی نداد
چوپیراهن خود عوض میکنند
وزیری که او گردیدر آهن است
امیری که فعال مختار بود
بر اهل بازار درکار زار
بماندند مفعول بی اختیار
عوض وزیر عوض کردن و کابینه برهم زدن خوب بود در اشرقانون مجازات
سهی کنند و در اجرای آن بکوشند مال و جان و عرض و ناموس مسلمانانرا
بتحصيل مقاصد شخصیه که نمیدانم چه زهر ماری است نفروشد والله اگر
مجازات یکنفررا مجلس میخواست و میدادند عوض گفتن و نوشتن کلمه
(جدا) دز سر این حرف می ایستادند ایران و ایرانی بمهلاکه هرج مرج نمی
افتادند اینهمه خونها ریخته میشود از هر طرف يك گوشه مملکت برباد
نمیرفت امروز خوب است مجلس قدری کار کند وقت را بحرف نگذراند شاه
از خرشیطان پیاده شود یعنی دنبال حرف یا لانچی پهلوان نرود فلک مبارک خود را
بمجلس روانه کند وزیر هر کس باشد حرف بد از این اوضاع جدید اگر همش
قص و عیب است نزنند ارباب جراید قدری جلو قلمرا نکهدارند حرمت بکنقطه را لازم
شمارند هر جا پیاده افتاده میبینند اسب بر بدنش نتازند مارا سر لج نیندازند

باقی دارد

(جزو ۳)

يك زمان واكن زبانت را بفر باد ای قلم
گر چه فریاد تو در گوش است چون باد ای قلم
در زمان مستبدین گس زبانت را نه بست
از چه در مشروطه تنه انی شد آزاد ای قلم
جه ن شهنشاه عدالت گستر مشروطه دوست
ظلم و استبداد را بر کند بنیاد ای قلم
از چه ندهی بازبان راستگو داد سخن
چون شهنشه داد داد نصفت و داد ای قلم
وجه اشتراك در رشت دو تومان در سایر

ولایات ایران بیست و پنج قران

در ممالک اروپا سه تومان است

(۱۵ ربیع الثانی ۱۳۲۶)

